

ایران: قیام سکولار بر علیه جباریت روحانی

سعید رهنما



(نوشته حاضر ترجمه بخشی از مقاله ای است که اخیراً در سایت چپ نیو پالیتیکس [۱] منتشر شد و در شماره زمستانی ۲۰۲۲ این نشریه نیز انتشار خواهد یافت. در سایت بولت سوشالیست پراجکت نیز باز نشر شده [۲]، و در آنتی کاپیتالیستا به ایتالیائی ترجمه شده است. [۳])

رژیم اسلامی سرگرم سرکوب وحشیانه ی اخیر ترین خیزش ایرانیان است که عاصی از ۴۳ سال سرکوبگری حکومت خواهان تغییرند. انقلاب ۱۹۷۹ ایران عکس العمل مردم به دیکتاتوری شاه، با خواست دموکراسی، آزادی های سیاسی، عدالت اجتماعی، و استقلال ملی بود. با آن که هم نیروهای سکولار و هم مذهبی در آن انقلاب نقش داشتند، در غیاب رهبری سکولار به ویژه در میان نیروهای چپ که بسیاری از آن ها توسط رژیم شاه حذف شده بودند، نیروهای مذهبی با کمک لیبرال ها موقعیت برتری یافتند و بر آن عنوان «انقلاب اسلامی» نهادند. بخش مهمی از چپ نیز، مسحور گفتمان پوپولیسم ضد-امپریالیستی، به ویژه پس از گروگان گیری در سفارت امریکا، به روند نابود سازی خود کمک کرد.

رژیم اسلامی در دوران پسا انقلابی، دگرذیسی های چندی را تجربه کرد. به دنبال حذف چپ و لیبرال ها، یک الیگارشوی روحانی شکل گرفت که در فرایند جنگ طولانی ایران-عراق به یک الیگارشوی روحانی/نظامی تبدیل شد. سیاست های بازسازی پس از جنگ، که نشان بارز آن ملی زدایی و «خصوصی سازی» صنایع عمده، معادن، و کشت و صنعت ها و واگذاری آن ها به عمال رژیم و خانواده های مقامات در قدرت بود، رژیم را به یک الیگارشوی روحانی/نظامی/اقتصادی تبدیل کرد. اختلافات درون بلوک قدرت دو فراکسیون «اصلاح طلب» و «اصول گرا» را پدید آورد، و ایرانیان

برای چند دهه در انتخاباتی شدیداً کنترل شده، ناچار به انتخاب بین بد و بدتر بودند.

پی گیری سیاست های نو لیبرال توسط دولت هایی که پس از دیگری بر سر کار آمدند، فاصله ی طبقاتی بین تازه به ثروت رسیدگان و اکثریت فقیر را افزایش داد. فساد آشکار، ندانم کاری و پی گیری سیاست های نادرست، بحران های اقتصادی، زیست محیطی، اجتماعی و فرهنگی را به همراه آورد. پی گیری سیاست «صدور انقلاب اسلامی» که از رویاهای پایه گذار جمهوری اسلامی بود، و بر قراری رابطه با بنیاد گرایان اسلامی شیعه و سنی در لبنان، غزه، سوریه، عراق، افغانستان، بحرین و یمن، رژیم را در رویارویی با امریکا و متحدین منطقه ای آن به ویژه اسرائیل، عربستان سعودی و امارات متحده عربی قرار داد. ادامه ی پروژه ی بحث انگیز اتمی، بحران روابط بین المللی رژیم را، که بیشتر و بیشتر به روسیه و چین نزدیک شد، شدت بخشید. تلاقی این بحران های داخلی و خارجی، روابط رژیم و مردم ایران را بیش از پیش تخریب نمود، و زمینه ی خیزش های پی در پی را فراهم آورد. رژیم هر چه بیشتر مشروعیت خود را از دست می داد، سرکوب بیشتری را در پیش گرفت.

قیام های پی در پی و شدت یابنده

در طول سال های پس از انقلاب، به ویژه در دو دهه ی گذشته، رژیم شاهد جنبش ها و قیام های پی در پی از سوی بخش های مختلف جمعیت در پاسخ به مسائل اقتصادی-سیاسی و فرهنگی گوناگون بوده است. خشمگین از دهه ها سیاست تاریک اندیش، فساد سراسری، بی کفایتی، انواع تبعیض های آشکار، تحقیر، و سرکوب هر گونه مخالفت، شرائطی را به وجود آورد که هر جرعه ای زمینه یک خیزش را فراهم می آورد. (توضیح مختصر حرکت های اعتراضی و قیام ها در سال های ۱۹۹۹، ۲۰۰۹، ۲۰۱۷، ۲۰۱۸، ۲۰۱۹، ۲۰۲۰، ۲۰۲۱)

پاسخ رژیم به تمامی این قیام ها سرکوب خشونت آمیز، دستگیری، کشتار و شکنجه معترضین، انتصاب حرکت های اعتراضی به توطئه های عوامل خارجی، و نادیده گرفتن خشم و سرخوردگی تلمبار شده ی بخش فزاینده ای از طبقات اجتماعی مختلف بود.

قیامی متفاوت

قتل دختر جوان کُرد، ژینا (مهسا) امینی، در بند گشت ارشاد، جرعه ای بود که انبار باروت خشم و نارضائی را منفجر کرد و به سرعت سراسر کشور را فرا گرفت. در مقایسه با قیام های قبلی، قیام فعلی

مهم ترین، وسیع ترین، و خطرناک ترین تهدید برای رژیم اسلامی است.

به باور بسیاری این یک قیام فمینیستی است. شعار زن/زندگی/آزادی که در اصل یک شعار کردی بود، به سرعت به شعار اصلی تمامی جنبش تبدیل شد و به زیبایی خواست های معترضین را تصویر کرد. زنان، بیش از هر گروه اجتماعی دیگر از این رژیم رنج برده اند. حجاب اجباری تنها یک جنبه، هر چند از نظر نمادی مهم ترین جنبه ی ستم علیه زنان بوده. زنان برای رژیم اسلامی از آغاز موجوداتی در خدمت مرد، برای زاد و ولد، و شرکت در انتخابات فرمایشی به حساب آمده اند. رژیم قانون خانواده را تغییر داد و بسیاری از حقوق به دشواری کسب شده را از زنان باز پس گرفت، سن ازدواج را از ۱۸ سال به ۱۳ سال و در بسیاری موارد در عمل به ۹ سال تقلیل داد.

قیام حاضر به وضوح قیام جوانان نیز هست. دختران و پسران جوان ایرانی با انواع محدودیت های رفتاری و فرهنگی مواجه بوده اند. جوانان نسل زد و ماقبل آن، همگی در دوران حکومت اسلامی به دنیا آمده و با نظام تبلیغاتی آن بزرگ شده اند، و با این حال دلاورانه بر علیه فرهنگ تحمیلی شورش کرده اند....

دیگر جنبه مهم جنبش حاضر اتصال جنبش زنان با جنبش اقلیت های ملی است که از همان آغاز جمهوری اسلامی زیر ضرب رژیم بوده اند... رژیم عامدانه با اتهام جدائی طلبی و به امید عکس العمل مسلحانه به مناطق گُرد نشین حمله کرد، و حتی مناطقی از کردستان عراق را که بسیاری از جریانات کرد ایرانی در آن مستقر هستند، بمباران نمود. در بلوچستان مردمی را که به تجاوز یک مامور امنیتی به یک دختر بچه بلوچ اعتراض کرده بودند به گلوله بست. ...

جنبش کنونی، جنبشی سراسر سکولار است، مستقل از تمامی جریانات سیاسی اپوزیسیون است، و هیچ رهبری متمرکزی ندارد. تداوم خود جوشی و نبود رهبری سبب شده که جنبش ادامه داشته باشد، اما سر انجام به سازماندهی و استراتژی نیاز خواهد داشت.

آیا این انقلاب ایرانی دیگری است؟

قیام کنندگان و بسیاری دیگر خیزش کنونی را انقلاب دیگری در ایران می دانند، و در واقع نیز این قیام حال و هوای فاز های اولیه انقلاب ۱۹۷۹ را داراست. اما حرکت های انقلابی کنونی هنوز فاقد پیش شرط هایی است که بتواند نظام سیاسی را تغییر دهد. بی تردید اکثریت وسیع مردم رژیم کنونی را نمی

خواهند، اما رژیم کماکان توان حفظ قدرت را داراست. الیگارش‌ی اسلامی هنوز قادر است به دستگاه‌های قدرتمند سرکوبش، یعنی یک نیروی نظامی دو طبقه در شکل سپاه پاسداران و بسیج، و ارتش و پلیس، تکیه کند. کماکان نیز نفوذ زیادی در میان سازمان‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه دارد، و می‌تواند از آن‌ها برای سرکوب مبارزین استفاده کند، چنانچه در سال ۲۰۱۹ در خوزستان چنین کرد. با آن‌که دستگاه‌های ایدئولوژیک و اقتصادی رژیم بسیار تضعیف شده، هنوز در میان میلیون‌ها دین‌باور و کسانی که از بنیادها و نهادهای طاق و جفت‌مذهبی نفع می‌برند، حامیان زیادی دارد....

برکنار از فقدان آمادگی نیروهای انقلابی و یک اپوزیسیون سازمان‌یافته در این مرحله – که در زیر به آن خواهم پرداخت – حرکت‌های انقلابی کنونی به حمایت خارج از کشور نیز بستگی دارد. رژیم قطعا خود را بیش از پیش در عرصه بین‌المللی منزوی ساخته، و تنها از حمایت فرصت‌طلبانه‌ی روسیه و چین، و چند جریان اسلام‌گرای منطقه برخوردار است. قدرت‌های غربی از ترس درگیری وسیع دیگری در منطقه خاور میانه که از جمله توزیع نفت و گاز را دچار مشکل بیشتری خواهد ساخت، به رغم لفاظی‌ها، به دنبال «تغییر رژیم» نیستند. جنگ در اوکراین برای رژیم ایران بسیار منفعت‌آمیز بوده، هر چند که کشانده شدنش توسط روسیه به حمایت از این جنگ مشکلات بیشتری را برایش فراهم آورده است. نیروهای مترقی اپوزیسیون نیز، با توجه به تجارب گذشته در زمینه مداخله‌های امپریالیستی، به درستی با هر گونه مداخله‌ی مستقیم خارجی مخالفند.

ضرورت اتصال چهار عرصه‌ای و موانع آن

تظاهرات خیابانی به تنهایی قادر نیست که یک رژیم اقتدارگرا را به پایان رساند. ارتقاء جنبش کنونی به سطح موقعیت انقلابی به یک اتحاد و هماهنگی چهار پایه‌ای میان عرصه‌های مختلف مقاومت نیاز دارد: **خیابان** (شهرها و محله‌ها)، **محل کار** (کارخانه‌ها، وزارت‌خانه‌ها...)، **محل تحصیل** (دانشگاه‌ها، مدرسه‌ها...)، و **محل کسب و کار** (بازار، مغازه‌ها...). تاکنون چنین اتصالاتی عمدتاً بین خیابان و محل تحصیل بطور پراکنده برقرار شده است. در مواردی نیز در پاره‌ای شهرها کارگران موقت پروژه‌ای دست به اعتصاب زده‌اند، و مغازه‌دارانی بطور کوتاه مدت مغازه‌های خود را بسته‌اند. اما به جز در مناطق کُرد نشین، تداومی در این اتصال‌های چهارگانه صورت نگرفته است. مسئله این جاست که ایجاد ارتباط سازمان‌یافته و پیگیر بین این چهار عرصه در سطح ملی، به ویژه در ارتباط خیابان با محل کار، با موانع جدی روبروست.

آنچه که کمر رژیم شاه را در انقلاب ۱۹۷۹ شکست، اعتصاب کارگران و کارمندان در صنعت نفت و

دیگر صنایع عمده کشور بود. بر کنار از این که در آمد نفت در شرایط حاضر به وسعت و اهمیت دوران شاه نیست، این صنعت در دوران حکومت اسلامی از نظر سازمانی دچار تحولات بسیار مهمی شده است. در دوران شاه، صنعت غول آسای نفت یک کلیت کمابیش یکپارچه بود. در رژیم اسلامی بخش های بالا دستی و پائین دستی آن از هم جدا شدند و فعالیت های هر یک بین شرکت های مختلف، که آن ها نیز در رده بعدی به شرکت های کوچک تر تجزیه شدند، تقسیم شد. بسیاری از این شرکت ها با کارکنان و کارگرانی که قسمت اعظم آن ها قراردادی و موقت اند، به اصطلاح «خصوصی» شدند. همین رویه نیز کمابیش در دیگر صنایع بزرگ کشور دنبال شد.

در دوران انقلاب ۱۹۷۹، زمانی که «کمپته های اعتصاب» در شرکت نفت و دیگر صنایع بزرگ تشکیل شد، با نفوذ نیروهای چپ تبدیل به شورا شدند. این شوراها نقش بسیار مهمی در فلج کردن کل صنعت ایفا کردند. اما حال با وجود صد ها شرکت پراکنده و کوچک تر، اعمال چنین حرکت های هماهنگی به مراتب سخت تر است. به علاوه ترتیبات امنیتی در صنایع استراتژیک هم به مراتب گسترده تر از دوران قبل از انقلاب است. به عنوان نمونه یکی از بزرگترین واحد های سازمانی شرکت نفت، واحد حراست با چندین هزار کارمند است.

نبود اتحادیه های کارگری در صنایع ایران، دیگر مشکل بزرگ حرکت های کارگری از جمله سازماندهی اعتصابات است. پس از سرکوب شوراهای واقعی کارگران و کارمندان در دوران پس از انقلاب، رژیم «شوراهای اسلامی» زرد را که توسط عمال خود اداره می شدند به وجود آورد، و جالب آن که حتی اجازه نداد که این تشکل های قلابی در صنایع استراتژیک به وجود آیند. تردیدی نیست که به رغم چند پارگی طبقه کارگر صنعتی ایران، و سیستم امنیتی به مراتب گسترده تر، در چهار دهه گذشته ما شاهد بسیاری حرکت های کارگری از اعتصاب گرفته تا راه بندان و دیگر اعتراضات کارگری بوده ایم. اما با فقدان اتحادیه های کارگری، صندوق اعتصاب نیز در کار نیست که بتواند زمینه یک اعتصاب پیگیر را فراهم آورد، چرا که کارگران پس اندازی ندارند که بتوانند نیاز های خانوار را در دوران اعتصاب تامین کنند. در جریان انقلاب ۱۹۷۹، تجار بزرگ بازار که تاریخا از متحدین روحانیون بوده اند، برای حفظ اعتصابات به بخشی از کارگران نفت کمک مالی کردند. امروزه چنین امکانی وجود ندارد، چرا که آن تجار اکنون خود بخش مهمی از الیگارشی قدرت حاکم اند.

بازار ایران نیز در این دهه ها تحولات بسیاری را تجربه کرده است. همه تجار بزرگ، که بورژوازی تجاری را تشکیل می دادند، در مقابل حمایتی که از روحانیون کردند، سهم مهمی از صنایع، معادن، و بانک های مصادره شده توسط رژیم را دریافت کرده اند، هولدینگ های صنعتی و انحصارات تجاری

متعددی را به وجود آورده، و به بخشی از بورژوازی صنعتی-مالی کشور تبدیل شده اند. در نتیجه، تنها تجار کوچک تر و خرده بورژوازی سنتی در بازار ماندند، و با آن که بسیاری از آن ها بخاطر اعتقادات مذهبی از پیروان آیت اله ها هستند، اکثرا از سیاست های اقتصادی رژیم و نیز انحصارات تجاری تحت کنترل هم ردیف های بزرگتر خود صدمه دیده اند. قطع مداوم اینترنت توسط رژیم نیز کسب و کار ده ها هزار بیزنس متوسط و کوچک را دچار مشکلات بیشتری ساخته است. چندین اعتصاب پراکنده ی بازار و مراکز خرید در پاره ای شهرها را در این رابطه باید دید.

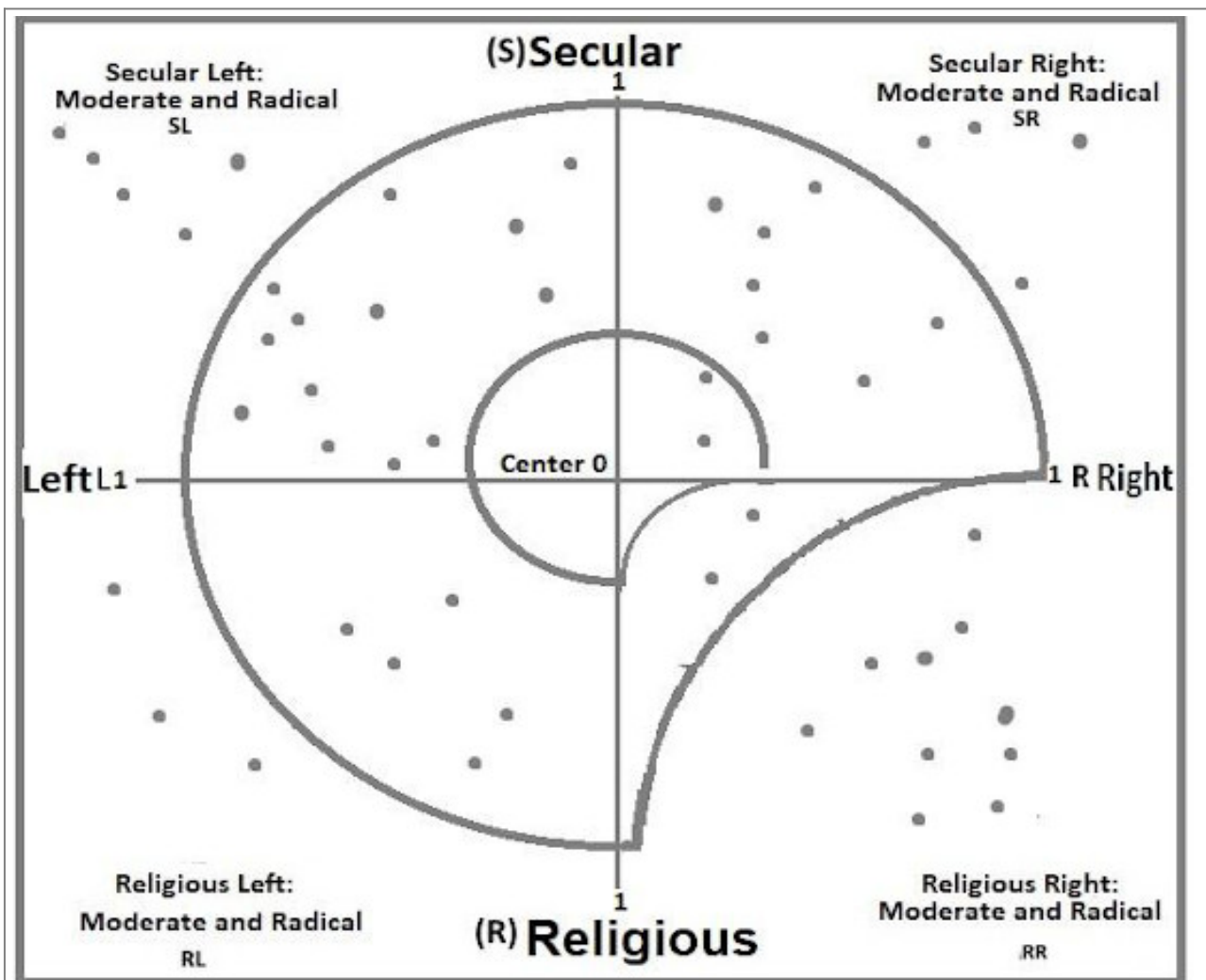
عرصه ی محل کار تحولات دیگری را نیز تجربه کرده است. امروزه بخش قابل توجهی از نیروی کار کشور در نهادهای اقتصادی وابسته به سپاه پاسداران و بنیادهای قدرتمند مذهبی که حدود ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در اختیار دارند، کار می کنند. لاقل در شرایط حاضر امکان پیوستن صد ها هزار کارمند و کارگر این هولدینگ ها، شرکت ها و نهاد ها را نمی توان انتظار داشت. در دستگاه های عریض و طویل دولت نیز حدود دو میلیون و سیصد هزار کارمند کار می کنند، که تا کنون ساکت مانده اند. هر چند که در صورت تداوم و تشدید اعتراضات امکان به حرکت در آمدن آن ها نیز وجود دارد. در دوران انقلاب ۱۹۷۹ بتدریج تمامی کارکنان وزارت خانه ها و موسسات دولتی وارد صحنه شدند و شوراهای خود را تاسیس کردند.

بطور کل، همانطور که اشاره شد، حرکت هائی که در عرصه های پراکنده صورت می گیرد به رغم همه دلاوری های مبارزین به تنهایی کافی نیست، و اتصال هماهنگ چهار عرصه نیز به تدوین استراتژی و سازماندهی های وسیع نیاز دارد.

اپوزیسیون ناتوان ایران

موفقیت یک انقلاب به وجود یک اپوزیسیون سازمان یافته نیاز دارد، که هم اکنون ایران فاقد آن است. در جای دیگری جریان شناسی سیاسی ایران [۴] را در قالب یک ماتریس چند بُعدی، بر اساس چپ/راست، سکولار/مذهبی، و میانه رو/تند رو مطرح کرده ام. این ماتریس پراکندگی مجموعه جریان های سیاسی امروز ایران را در چهار مقوله ی سکولار راست، سکولار چپ، مذهبی چپ، و مذهبی راست، و در هریک از میانه رو تا تند رو، نشان می دهد. (نمودار زیر) در منتهی علیه سکولار راست، سلطنت طلبان هستند که خواستار استقرار سلطنت ولیعهد سابق با کمک امریکا و متحدین غربی اش هستند. در منتهی علیه چپ سکولار، تعدادی سازمان ها و «احزاب» کوچک کمونیست و سوسیالیست هستند که هر یک خواستار انقلاب بلافاصله ی سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگرند. در منتهی علیه چپ مذهبی

مجاهدین خلق هستند، که خواستار به قدرت رساندن رهبر «غیبی» شان و استقرار یک رژیم اسلامی از نوع دیگر، با کمک جمهوری خواهان تند روی امریکایی اند. در منتهی علیه راست مذهبی، خود رژیم و سازمان های طاق و جفت آن قرار دارند. جناح به اصطلاح «اصلاح طلب» رژیم هم آنچنان بی اعتبار و بی حیثیت شده که به سختی می توان آن را از دیگر جناح های بلوک قدرت متمایز نمود. واضح است که هیچ یک از جریانات سیاسی اپوزیسیون در چند گوشه ی ماتریس حاضر به همکاری با یکدیگر نیستند، و بیشتر در گیر دعوای داخلی اند. در میانه ی ماتریس در هر مقوله تعداد زیادی سازمان های لیبرال، چپ، و چپ مذهبی سکولار هستند که خواستار جایگزینی رژیم اسلامی با یک نظام سکولار و دموکرات هستند. به رغم انواع دعوای داخلی، تلاش هایی برای اتحاد عمل بین آن ها به وجود آمده است. مسئله اساسی در این است که تمامی سازمان های اپوزیسیون اعم از تند رو و میان رو، بازماندگان انقلاب ۱۹۷۹ هستند، و عملاً هیچ پایه ی مردمی در داخل کشور ندارند.



تفاوت دیگر جنبش حاضر با جنبش های قبلی در این است که جمع بزرگ و فزاینده ای از ایرانیان خارج از کشور به حمایت از این جنبش پرداخته اند. بیش از شش میلیون ایرانی خارج از کشور بعد از انقلاب ۱۹۷۹ به خارج مهاجرت کرده یا پناهنده شده اند. اکثریت قاطع آن ها به اقلیت متوسط جدید تعلق دارند، و با سطح بالای تحصیلی موقعیت نسبتاً مستحکمی در کشورهای محل زندگی خود یافته اند. این جمعیت بیشتر و بیشتر از نظر سیاسی فعال شده، اما اکثریت آن ها به هیچ یک از جریانات سیاسی وابسته نیستند و از این جریانات حمایت نمی کنند. دعوت به راه پیمایی بزرگ ایرانیان خارج از کشور، که صد ها هزار نفر را در ۱۵۰ شهر در کشورهای مختلف جهان گرد هم آورد، از سوی سخنگوی خانواده های هوایم ای اوکرایینی سرنگون شده سازماندهی شد. هیچ یک از جریانات اپوزیسیون خارج از کشور و یا ترکیبی از آن ها نمی توانست چنین حرکتی را راه اندازی کند. ایرانیان دیاسپورا موفقیت های زیادی در جلب توجه جهانیان به سببیت رژیم اسلامی داشته اند، اما به رغم توانایی های بالقوه نیاز به یک سازماندهی مستمر و ارتباط با جریانات اپوزیسیون و به ویژه جنبش داخل کشور دارد.

نقش چپ در این میان حائز نهایت اهمیت است، چرا که از میان تمامی جریان‌های اپوزیسیون، تنها جریانی است که از حقوق طبقه کارگر و لایه‌های پایینی طبقه متوسط جدید حمایت می‌کند، و حضور متفکرانه و متناسب آن در جنبش قادر خواهد بود که نقش موثری در بسیج و سازماندهی عرصه‌ی کار داشته باشد. اهمیت این موضوع به ویژه در این است که جریان‌های راست و سلطنت طلب با حمایت رسانه‌های صاحب نفوذ خارج از کشور، نفوذ بیشتری یافته‌اند. مسئله‌ی این جاست که در طیف بسیار وسیع جریانات چپ، از یک طرف جریاناتی را داریم که بطور علنی و یا تلویحی ایده آل سوسیالیستی را کنار گذاشته‌اند، و از طرف افراطی دیگر انواع «احزاب» کوچک کمونیستی و سوسیالیستی بسیار رادیکال را داریم که بی توجه به شرایط عینی و ذهنی امروز ایران، همان شعارهای بلشویکی و مائوئیستی گذشته را تکرار می‌کنند، و خواستار استقرار بلافاصله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا هستند. سازمان‌های چپ دیگری هم هستند که بر سوسیالیسم دموکراتیک و سوسیال دموکراسی تاکید دارند. اگر بخش عمده‌ای از چپ نتواند نوعی جبهه‌ی چپ را تشکیل دهد، دوباره بازنده‌ی اصلی تغییر و تحولات لحظه کنونی و بعد آن خواهد بود.

بازي پایانی

بسیار مشکل است که جهت جنبش کنونی را در کوتاه مدت پیش بینی کرد، این که آیا موفق به زیر کشیدن رژیم خواهد بود، یا این که همچون جنبش‌های قبلی سرکوب خواهد شد تا در زمانی نا معلوم دوباره سر بر آورد. بسته به این که این جنبش تا چه زمانی ادامه داشته باشد، و پاسخ‌های رژیم چه باشد، سناریوهای بسیاری می‌تواند مطرح شود. نظیر فاز‌های پایانی هر رژیم دیکتاتوری/لیگاری، رژیم اسلامی به یک نقطه‌ی بازگشت رسیده و با یک موقعیت بن بست دوگانه (گچ ۲۲) روبرو شده است؛ اگر عقب نشینی کند، نیروهای خواهان تغییر بیشتر پیشروی می‌کنند، و اگر عقب نشینی نکند، ممکن است که با حرکت‌های تندتر انقلاب گونه مواجه شود. رهبران رژیم آشکارا گفته‌اند که خطای شاه را تکرار نخواهند کرد و عقب نشینی نخواهند کرد. نا محتمل بودن این که رژیم خود را از درون اصلاح کند نیز واقعیتی ثابت شده است. آن چه که قابل تصور است این است که اگر رژیم نتواند جنبش را سرکوب کند یا آن را محدود سازد، ممکن است که به انواع حيله‌ها متوسل شود، از جمله برای ترساندن نیروهای خواهان تغییر دولت را به سپاه پاسداران واگذار کند، یا با حمله به یک کشور همسایه به امید در گیر کردن قدرت‌های خارجی، خطر امنیت ملی را پیش کشد. آن چه که با قطعیت می‌توان گفت این است که مستقل از آن که چه اتفاقی در پیش باشد، رژیم جمهوری اسلامی دیگر آنچه که قبل از خیزش اخیر بود یا می‌توانست باشد، نخواهد بود. حتی اگر موفق شود که جنبش را سرکوب کند، این یک پیروزی «پیروسی» [۵] خواهد بود، چرا که آنقدر در عرصه ملی و بین‌المللی تضعیف و بی اعتبار

و بی حیثیت شده که دستاوردی جز شکست برایش نداشته. جنبش کنونی قطعاً بزرگترین میخ را بر تابوتِ رژیم آیت اله ها کوبیده است.

[۱] Saeed Rahnema, <https://newpol.org/iran-secular-revolt-against-clerical-tyranny/>

[۲] <https://socialistproject.ca/2022/12/iran-secular-revolt-against-clerical-tyranny/>

[۳] <https://rproject.it/2022/12/iran-una-rivolta-laica-contro-la-tirannia-clericale/>

[۴] <https://pecritique.com/2022/07/17/جریان‌شناسی-سیاسی-در-ایران-امروز-سعی/>

[۵] Pyrrhic, Pyrrus of Epirus

پیروس، شاه یونانی در قرن سوم قبل از میلاد مسیح از دشمنان سر سخت روم باستان بود و جنگ هایش به رغم پیروزی آنقدر پر هزینه و پر صدمه بود که تمام امکانات او را از بین برد و نتوانست سیاست های خود را به پیش ببرد، و در ۴۶ سالگی در گذشت.